

حسین نجفی زنجانی

فضیلت قرض از دیدگاه قرآن

تحقیقی در معنای قرض

قرض عقدی است مستقل و برای آن آثار و احکام خاصی است در مقابل سایر عقود مثل بیع و صلح و اجاره و هبه و ودیعه و... داخل در هیچ کدام از این عقود نیست.

قرض را گاهی چنین تعریف کرده اند که آن تملیک بعوض است یعنی شیء را بدیگری واگذار کرده آنرا در مقابل عوضی تملیک بدیگری بنمائیم.

این نوع تعریف اشکالاتی دارد و از جمله اینکه از این معنی، ضمانت قرض گیرنده در برابر قرضی که گرفته معلوم نمی شود.

معنای صحیح این است که قرض تملیک بضمان است یعنی شخصی مال خودش را بدیگری واگذار می کند و با این عمل، آنرا از ملک خویش خارج کرده و داخل در ملک دیگری می نماید و در این جهت با بیع و هبه و... هیچ فرقی ندارد زیرا بیع نیز تملیک است و اخراج مورد معامله از ملک فروشنده و داخل شدن آن در ملک خریدار، هبه نیز همین طور است.

امام در تحریر الوسیله ج ۱ / ۶۵۱ در تعریف قرض می نویسد: "هُوَ تَمْلِیْکُ مَالٍ لِآخَرٍ بِالْبُضْمَانِ یَاَنْ یَکُوْنَ عَلَیْ عَهْدَتِهِ اَدَاةً یَنْفِیْهِ اَوْ بِمِثْلِهِ اَوْ قِیْمَتِهِ" یعنی "تملیک مالی بدیگری با ضمان کردن قرض گیرنده باینکه این مال قرض داده شده

بر عهده قرض گیرنده است و واجب است ادای آن در موعد خودش اگر خودش موحوط باشد باید عین آنرا بپردازد و اگر تلف شود باید مثل آنرا تدارک کند اگر از قبیل مثلیات باشد و یا قیمت آنرا بپردازد اگر از قیمیات باشد به هرحال این مسأله در قرض مسلم است که قرض دهنده از همان زمان قرض دادن به دیگری دیگر آن مال را مالک نیست مالک مثل و یا قیمت آن است که در ذمه و عهده قرض گیرنده قرار می گیرد و در نتیجه آثار مالکیت هم از او سلب می گردد.

اگر منفعی داشته باشد یعنی قبلاً اگر مال قرض داده شده، تولید منفعت می کرد بوسیله تجارت یا نمودی داشت و یا مثل حیوان نماء متصل پشم و شیر و چاقی و زبادی گوشت و یا نماء منفصل داشت مثل بچه که از آن متولد گشته، همه متعلق بمالک بود ولی پس از آنکه از ملک قرض دهنده خارج شد، مالکیت منافع، همه از او سلب می شود.

و مال قرض گرفته شده اگر بعد از تمامیت قرض تلف شد در ملک قرض گیرنده تلف شده است زیرا قرض این است که مورد قرض از ملک قرض دهنده به مجرد قرض خارج شده است اما در باب اجاره چنین نیست زیرا مورد اجاره اگر تلف شد در ملک مالک اول تلف شده و مستاجر چون امین است ضامن نیست مگر در صورت تعدی و تفریط.

و باز از آثار قرض این است که مال قرض داده شده از نظر قرض دهنده عقیم است و نمیتواند سودی داشته باشد علتش این است که مورد قرض به مجرد قرض دادن از ملک قرض دهنده خارج شده دیگر ملک او نیست که بخواهد در برابر آن سودی بگیرد چون سود در واقع مثل کرایه و اجاره است و اجاره گرفتن بابت کالائی فرع بر این است که آن کالا در ملک شخصی باقی باشد بنابراین طبیعت قرض با سود گرفتن سازگار نیست اصلاً ضد سود است.

و از اینها است که می گوئیم طبیعت قرض این است که به صورت قرض الحسنه باشد یعنی بدون سود باشد از اینرو ربا در قرض جایز نیست.

تا اینجا که ذکر کردیم تحقیق معنای قرض نزد فقهاء و از نظر فقهی بود اما از لحاظ لغوی بنقل مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان ج ۱۹/۱۷۵ از مرحوم راغب در مفردات آنچه از مال انسان، بدیگری می دهد بشرط اینکه بدل آن را

برگرداند در لغت قرض گویند .
 هم چنانکه مرحوم طبرسی در مجمع البیان در ذیل آیه مبارکه " مَنْ ذَا الَّذِي
 يقرضُ اللهَ الخ " می نویسد :
 " اصل قرض بمعنای قطع مال از صاحب مال است با اذن و اجازه او بنابراین
 اینکه قرض گیرنده رد مثل آن مال را در وقت مقرر خود ، ضامن باشد "

قرض الحسنه در قرآن

قرض دادن مؤمن در اسلام یکی از مستحبات اکیده است و منشاء قرآنی و
 روایی دارد مسأله قرض در قرآن در ۱۴ آیه در سوره های مختلف همراه انفاق و
 احسان و غیر اینها به صورتهای مختلف و با مشتقات گوناگون (بصورت ماضی -
 مضارع - امر و مصدر) مطرح شده است .

نکته مهم و قابل ذکر در مجموع این آیات این است که با اینکه قرض دهنده
 مال را بحسب ظاهر بر قرض گیرنده می دهد نه بر خدا زیرا خداوند نیازی بقرض
 گرفتن ندارد او مالک همه موحودات و اشیاء و مخلوقات و همه اموال و هر آنچه
 که در صفحه گیتی وجود دارد همه متعلق باو است و او موجد آنها است و از آثار
 قرض این است که مشکل انسانی را یا خانواده ای و یا جامعه ای را بر طرف
 می سازد و گشایشی در زندگی آنها بوحود می آورد ولی با وجود این ، خداوند در
 قرآن خودش را طرف قرض بحساب می آورد مثل اینکه قرض مستقیماً باو داده شده
 و او است که مال قرض را می گیرد .

مثل آیه زیر :
 " رَانَ تَقْرَضُوا إِلَهَ قَرْضًا حَسَنًا يَضَاعِفُهُ لَكُمْ وَيَغْفِرُ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ عَلِيمٌ ، عَالِمُ
 الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ " (سوره تغابن / ۱۷-۱۸) " اگر به خدا وام
 نیکو بدهید آنرا برای شما چند برابر می کند و شما را می آموزد و خداسپاسگزار
 و بردبار و دانای نهان و آشکار ، عزیز و استوار است (ذاتش و کارش) .

در این آیه نکات ظریف بسیاری وجود دارد ؛
 اولاً خداوند خودش را وام گیرنده معرفی می کند و کلمه " تَقْرَضُوا " را که از

ریشه اقراض آمده است بخودش متعلق ساخته خدائی که بخشنده همه مالها و صاحب همه موجودات و مالک همه مخلوقات است او وام طلب می‌کند.

البته معلوم است برای خود طلب نمی‌کند بلکه برای بندگان نیازمند خود. از این تعبیر در مرحله اول اهمیت قرض دادن و انفاق در راه خدا و اهمیت

گشایش مشکلات و گره امور مردم و جامعه معلوم می‌شود و نیز قرض گیرنده، در

عمل قرض بحساب نیامده آنرا طرف قرض محسوب نداشته تا مبدا قرض دهنده منقی برسر قرض گیرنده بگذارد و بیانگارد که دارد مال خودش را بفردی مثل

خودش می‌پردازد و یا این عمل احيانا سبب عجب و تکبر و یا طغیانی در نفس

قرض دهنده ایجاد کند و خداوند در این وسط فراموش شود، خداوند با حذف

قرض گیرنده، آنرا بحساب خود می‌گذارد و ضمناً مبدا قرض گیرنده دچار عقده‌های

روانی شده خودرا نیازمند بدیگری بداند و اینها همه نکاتی است که از صدر آیه

استفاده می‌شود پس قرض دهنده هیچ حق منت گذاردن بر قرض گیرنده را ندارد

برای اینکه قرض گیرنده یعنی خداوند بخشنده و مالک همه موجودات و اموال و

دارائی همه انسانها است و نیز قرض دهنده نباید دچار طغیان و عصیان و تکبر

شود باین پندار که او است مال و ثروت دارد و انسان دیگری ندارد و انسان دیگر

محتاج است و او بی‌نیاز.

و این طغیان و تکبر جای ندارد زیرا خداوند در این آیه خودش را طرف

قرض بحساب آورده است خدائیکه خالق و مالک مطلق همه موجودات، او از همه

چیز بی‌نیاز، و همه باو نیازمند است و تکبر و طغیان در برابر او موردی ندارد.

البته منظور این نیست که نباید قرض گیرنده از قرض دهنده تشکر و قدردانی

بکند و نیکوئی او را فراموش کند زیرا بمقتضای کلام رسول‌خدا کسیکه در برابر

انسانها در برابر نیکوهایش قدردانی و تشکر نکند در برابر نعمتهای الهی نیز

قدردانی و تشکر نمی‌کند.

(مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ) بالاخره قرض دهنده احسان و

نیکوئی کرده و مجانی و بدون سود، مالی را در اختیار او گذارده و مشکل زندگی

او را حل نموده است درحالیکه اختیار داشت این احسان را ننماید و پول خود را

در جاهای سودآوری برای خودش وارد کند.

ثانیاً برای قرض در آیه بالا که در لغت بمعنای قطع است صفت " حَسَنٌ " آورده که بسیار ظریف و دارای نکته است و آن اشاره باینکه جدا کردن مال از خویشتن و دادن آن در راه خدا عمل نیکویی است و در اینصورت منت گذاردن و یادادن مال اما بدون در نظر گرفتن خدا و اینکه این عمل در راه خدا است ، عمل را از محتوا و ارزش واقعی خود خالی می سازد و تنها پوسته عمل باقی می ماند .

آری عمل قرض باید نیکو باشد یعنی درراه خدا و برای خدا بدون منت بر بندگان خدا و از اراده و عزم راسخ خالص انسان ناشی شود زیرا عمل قرض دادن خیلی هم آسان نیست زیرا انسان نتیجه زحمات و کوششها و تقللای چندین ماه بلکه حاصل عمر خود را بدیگری واگذار می کند که محانا از آن استفاده کند و سود دنیوی برای او ندارد این عمل تنها یک عمل انسانی است که چه بسا با هواهای نفسانی و یا با سایر نفسانیات انسان که می خواهد و دوست دارد که مال تنها در انحصار خودش باشد نه دیگری سازگار نیست و با آن ضدیت دارد .

ثالثاً جمله " يَضَاعِفُه لَكُمْ " از ماده ضَعْف (بکسر ضاد) تنها بمعنای دوبرابر نیست بلکه چند برابر را نیز شامل می شود تا آنجا که در مورد انفاق تا هفتصد مرتبه و بیس از آن در قرآن آمده است (بقره / ۲۶۱)

این آیه دلیل براین است که قرض دادن در حقیقت مجانی نیست گرچه بحسب ظاهر از قرض گیرنده چیزی عوض و یا سود مطالبه نمی کند و تنها مثل و یا قیمت آنرا در وقت مقرر خودش مطالبه می کند و لکن خداوند اجر او را در دنیا و یا آخرت نه یک برابر بلکه بمراتب زیادتر می دهد چون او بخدا قرض داده است خدائیکه کریم است ، رحیم است خدائیکه همه چیز در اختیار او است و بزرگاست و با سخاوت و او است که اولین بار مال را به قرض دهنده داده است سخاوت کرده و بخشش نموده است حال که قرض دهنده بخاطر او از آن مال چیزی را برای رضای او بدیگری داده است دریای بخشش و عطوفتش بحوشش می آید و به مراتب عمل نیکوی قرض دهنده را جبران می کند چه لطفی و چه محبتی و چه بزرگواری است که بالاتر از آن تصور نمی شود؟

و رابعاً " يَغْفِرْ لَكُمْ " یعنی " گناهان قرض دهنده را می آمرزد " این آیه اشاره

باین است که جزا دادن خداوند در برابر قرض دهنده چقدر عمیق و جالب است و توضیح آن اینست که اگر انسانهای عادی بود، اگر خیلی محبت می کرد با چیزی از مال و ثروت خود، آنرا تدارک می کرد و مالی مثل مال قرض گرفته یا بهتراز آن می داد اما خداوند جزائی را که می دهد از سنخ مال و ثروت دنیائی نیست او گناهان و خطاهائی که از انسان گناهکار سرزده و در برابر خالق خویش عصیان کرده از او می گذرد یعنی در حقیقت یک عمل جزئی یک انسان مثل قرض دادن مالی سبب می گردد که خداوند گناهان او را عفو می کند و او را می آمرزد. چقدر زیبا و جالب است؟

بنده ای عاصی برخالق خود شده اعمالی برخلاف گفته او انجام می دهد و ترمذ می کند و گردنکشی می نماید اما بیک بنده خدائی که کمک می نماید وقرض می دهد و مشکل زندگی او را می کشاید در مقابل این عمل بنده، خداوند او را مضمول رحمت خویش می سازد، و گناهان او را می آمرزد، یعنی تخلف او و عصیانش را مبدل باطاعت می نماید.

آیا بزرگواری از این بالاتر امکان دارد؟

خامساً آیه "وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ" در ذیل آیه یعنی "خداوند شکرگذار، بردبار است" براین نکته ظریف دلالت دارد که آمرزیدن خداوند گناه قرض دهنده و مضاعف ساختن قرض دهنده به این دلیل است که خداوند شکور یعنی سپاسگزار عمل نیک بنده خویش می باشد و در حقیقت ذیل آیه علت برای دو فقره اول آیه و وسط آیه است یعنی خداوند عمل قرض را مضاعف می گرداند و قرض دهنده را می آمرزد چون او سپاسگزار است و شکرگذاری او باعث اجر زیاد در برابر قرض دادن و آمرزیدن گناه قرض دهنده است آری شکرگذاری با دادن مال زیاد در مقابل مال قرض داده شده و هم آموزش گناه قرض دهنده می باشد.

کلمه "حَلِيمٌ" یعنی بردباری خدا در اینجا با مورد قرض با نگاه ابتدائی مناسب نیست ولکن با دقت و تأمل می توان گفت که انسانها و از جمله قرض دهنده بمجرد ارتکاب گناه عقوبت نمی شود وگرنه، نه موردی برای مغفرت بود و نه موردی برای مضاعف ساختن اجر قرض دهنده، خداوند از روی بردباری و تحمل و شکیبائی از روی تفضل به بندگان خویش بدنبال ارتکاب گناه، او را بلافاصله

مواخذه می کند باو مهلت می دهد تا شاید از گناهان خود توبه کند و رو بسوی
 خدای خویش آرد و یا با اعمال نیکویی که بندگان گناهکار احياناً انجام می دهند
 گناه آنها را زایل می سازد و از آنها در می گذرد.
 و اینجا است که حلیم بودن و بردباری خداوند در برابر بندگان گناهکار
 تجلی و اثر خود را می بخشد و از اینرو نکته ذکر " حلیم " بدنبال " شکور " واقع
 می گردد اشاره باینکه شکرگذاری خداوند از بندگان صالح و نیکوکار تنها از طریق
 بردباری و حلم او میسر بوده و حامه عمل می پوشد باین ترتیب همه اوصاف که
 در آیه بآنها اشاره شده نه تنها بیگانه با مساله انفاق و قرض الحسنه نیستند
 بلکه همگی نوعی ارتباط نزدیک و تنگاتنگ با مساله انفاق و قرض الحسنه دارند
 باین ترتیب که برخی زمینه وجود دیگری را فراهم می سازد و برخی علت برخی
 دیگر می باشد چنانکه گذشت :

بقیه از صفحه (۲۶)

" مصلحت می بینیم که از این مقام کنار بروی، مقامی که خدا برای تو از
 آن نصیبی قرار نداده است، و خدا از پی آمد ردو مخالفت تو مرا باز می دارد،
 من حسن بن علی (ع) و عمار یاسر را اعزام نمودم تا مردم را برای کمک به ما
 گسیل دارند و قرظة بن کعب را والی بصره قرار دادم از کارگذاری ما کنار برو،
 درحالی مذموم و رانده شده هستی "

مضمون نامه در شهر منتشر شد، چیزی نگذشت که مالک اشتر که به درخواست
 خود او، این بار نیز به کوفه اعزام شده بود دارالاماره را تحویل گرفت و در
 اختیار استاندار جدید قرار داد و ابوموسی پس از یک شب اقامت، کوفه را ترک
 گفت. ۸